

تبارشناسی خاکستری است

تأملاتی دربارهٔ روش فوکو

عادل مشایخی

انتشارات ناهید

سرشناسه	مشایخی، عادل، ۱۳۵۱ -
عنوان و نام پدید آور	تبارشناسی خاکستری است: تأملاتی درباره روش فوکو / عادل مشایخی.
مشخصات نشر	تهران: ناهید، ۱۳۹۵.
مشخصات ظاهری	: ۲۵۰ ص.
شابک	978-600-5865-42-4
وضعیت فهرست نویسی	فیبا
یادداشت	: کتابنامه.
موضوع	فوکو، میشل - ۱۹۲۶-۱۹۸۴ م. - نقد و تفسیر
موضوع	Foucault, Michel - Criticism and interpretation:
موضوع	:تبارشناسی (فلسفه)
موضوع	Genealogy (Philosophy):
موضوع	:دانش و دانش اندوزی
موضوع	Learning and scholarship:
رده بندی کنگ	۱۳۹۵ م ۵ / ۹۴ ف / B ۲۴۳۰
رده بندی دیویی	: ۴
شماره کتابشناسی ملی	۴۱۵۵۱۰۰

● عادل مشایخی
● تبارشناسی خاکستری است (تأملاتی درباره روش فوکو)

- حروفچینی: شبستری
- چاپ گلشن سبز
- چاپ اول: تابستان ۱۳۹۵
- شمارگان: ۱۱۰۰ نسخه
- حق چاپ محفوظ است.



فهرست

مقدمه

۹

فصل اول: چرا خاکستری؟

۱۹

فصل دوم: نقد دیرینه‌شناسانه‌ی دانش

۴۳

اندیشه

۴۵

عقاید

۴۶

رژیم حقیقت

۵۴

عرضه‌ی امور فوری و عرصه‌ی امور غیرگفتاری

۵۸

دگرگونی برجستگی

۷۷

دیرینه‌شناسی: انشای چه می‌کند؟

۸۸

فصل سوم: تبارشناسی چیست

۹۵

مفهوم نیرو

۹۸

تحلیل مکانیسم‌های قدرت

۱۰۶

تکنولوژی‌های قدرت

۱۰۹

گزاره به منزله‌ی «تکرار» چیزی دیگر

۱۳۳

تبارشناسی نهادها و کردارهای غیرگفتاری

۱۴۳

سجاق‌شدن

۱۴۶

تبارشناسی چه می‌تواند بکند؟

۱۵۲

فصل چهارم: فوکو و تبارشناسی دولت مدرن

۱۵۹

شبانی در شهر یونانی

۱۶۳

شبانی مسیحی

۱۷۳

مؤلفه‌های شبانی مسیحی

۱۸۰

۱۸۳	مصلحت دولت کلاسیک
۱۹۲	«ماکیاوولی»، «سیاست» و «دولت» در عصر کلاسیک
۱۹۹	افق کلی مصلحت دولت کلاسیک
۲۱۷	تکنولوژی دیپلماتیک-نظامی
۲۲۷	تکنولوژی پلیس
۲۴۱	به سوی مصلحت دولت مدرن

www.ketab.ir

مقدمه

هدف اصلی این کتاب صورت‌بندی «روش» فوکو است. ولی آیا واقعاً می‌توان چیزی را به‌منزله‌ی «روش» فوکو از آثار او بیرون کشید؟ فوکو در برخی از آثار خود به صراحت علیه روش سخن گفته است. «به‌شناسی دانش کتابی در باب روش‌شناسی نیست. من روشی که بخوام در المروان متفاوت به کار ببرم ندارم.^۱» اما این همه‌ی ماجرا نیست. فوکو در برخی از آثار خود از «احتیاط‌های مربوط به روش»^۲ یا «تصمیم روش‌شده»^۳ و «انتخاب روش»^۴ سخن می‌گوید. آیا باید ساده‌ترین راه را در پیش گرفت؟ و گفت که فوکو تناقض می‌گوید و حرف‌های او را نباید جدی گرفت اما تناقضی در کار نیست. در فرازهایی که نقل کردیم، با کاربرد این متفاوت کلمه‌ی «روش» سروکار داریم.

اگر منظور از «روش» الگوریتمی صورت‌بندی است، یعنی باشد که به‌نحوی مکانیکی، قالبی برای داده‌ها فراهم می‌آورد و راه را برای تدوین یک نظریه هموار می‌کند، گشتن پی روش فوکو کار بی‌هره‌ای خواهد بود.

1. Michel Foucault, in *Dits et écrits*, p. 404.

2. Michel Foucault, *Il faut défendre la société*, Édition numérique réalisée en août 2012 à partir de l'édition CD-Rom, Le Foucault Électronique (ed. 2001), pp. 21-27.

3. Michel Foucault, *Naissance de la biopolitique*, Seuil/ Gallimard, 2004, p. 5.

4. *Ibid.*, pp. 4 et 26.

این مفهوم از روش مسبوق به برداشتی خاص از اندیشیدن است. مطابق این برداشت، اندیشیدن فعالیتی ناشی از کنجکاوی به شمار می‌آید که یگانه انگیزه‌اش «اراده به دانستن» است. همچنین، اگر کلمه‌ی روش را به معنایی دکارتی به کار ببریم، یعنی به منزله‌ی تمهیداتی منطقی که به بازنمایی موضوع شناسایی ایستاده در برابر ما (در مقام فاعل‌های بی‌طرف شناسایی) منجر می‌شود، باید تصدیق کنیم که فوکو «روش» ندارد.

در تصویری که فوکو از اندیشیدن عرضه می‌کند، همواره چیزی ما را اندیشیدن وامی‌دارد؛ مطابق این تصویر، اندیشیدن نه فعالیتی از سر کنجکاوی بلکه موضع‌گیری‌ای مسبوق به «تعرض» یک مسئله است. اینجا نباید تیمم که مسئله را طرح می‌کنیم، بلکه مسئله است که گریبان ما را می‌گیرد. اساس این برداشت از اندیشیدن، «روش» تمهیدی برای قراردادن مخاطب در معرض «تعرض» مسئله و تغییر دادن زاویه‌ی دید است.

آیا با این تعبیر از روش در دام «وبژکتیویسم» نمی‌افتیم؟ پیش‌فرض ایرادهایی از این دست این است که «چشم‌انداز» امری سوژکتیو است، یعنی سوژه است که چشم‌انداز را انتخاب می‌کند. اما در تصویری که فوکو از اندیشیدن عرضه می‌کند و می‌توان آن را «تعبیر نیچه‌ای اندیشه» نامید، چشم‌انداز امری «پساسوژکتیو» است. با استفاده از یک از تعبیر دلوژ در این باب، می‌توان گفت «چشم در خود چیزها است. بر اساس این تعبیر، چشم‌انداز نیرویی است که شیوه‌ای خاص از «دیدن» را رقم می‌زند و با فعلیت یافتن، سنخ خاصی از سوژه‌شدن را ممکن می‌کند. بنابراین، وقتی می‌گوییم «روش تمهیدی برای تغییر زاویه‌ی دید است» باید به این نکته توجه داشته باشیم که تغییر زاویه‌ی دید رویدادی است که پیش از صورت‌بندی روش روی داده است. زاویه‌ی دید را مسئله تغییر می‌دهد، آنچه ما را به اندیشیدن وامی‌دارد. مسئله همواره نیرویی است در یک میدان، در نسبت با نیروهای دیگر. بنابراین، روش امری استراتژیک

است نه تئوریک. منظور از روش در واقع، صورت‌بندی مسئله به نحوی
چنان بارز است که مانند یک تابلو نقاشی مخاطب را به تغییر زاویه‌ی
دید و میزان‌کردن نگاه وامی‌دارد. در این راه مسلماً باید از مفاهیم بهره
گرفت، اما غرض نه ترکیب مفاهیمی در یک چارچوب نظری برای
بازنمایی واقعیت، بلکه تبدیل مفاهیم به نیروست، نیرویی که زاویه‌ی
دید را تغییر می‌دهد و دیگرگونه اندیشیدن را ممکن می‌کند. زاویه‌ی دید
نه امری قائم به مخاطب، بلکه هم‌پسته‌ی تابلوست: هر تابلو فضایی را
مقابل خود سازمان می‌دهد که مانند یک میدان نیرو مخاطب را به
میزان‌کردن نگاه و دیدن به شیوه‌ای خاص وامی‌دارد. بدون این میزان‌کردن
نگاه، مخاطب تابلو را به معنای دقیق کلمه نخواهد دید.

برخی از صورت‌بندی روش فوکو ایستادن مقابل تابلو آثار فوکو و
قرارگرفتن در معرض تأثیر نیروهایی است که در قالب فرم‌های مفهومی
یا توصیفی، قرار پذیر یا رویت‌پذیر شده‌اند؛ قرارگرفتن در معرض تأثیر
جهانی که از این آثار بدون می‌آید و جهان مألوف ما را «دوبل» می‌کند.
اما این «دوبل» یا همانز فقط یک «دوبل» یا همزاد تفسیری نیست، بلکه
روی جهان ما تأثیر می‌گذارد؛ اگر دادن مقابل این تابلو، اگر خود را در
معرض تأثیرش قرار داده باشیم، اگر در زاویه‌ی مناسب ایستاده باشیم،
جهانی که در آن زندگی می‌کنیم دیگر همان جهان سابق نخواهد بود و ما
دیگر نمی‌توانیم به همان شیوه‌ی سابق بیندیشیم.

گاهی اوقات به محض این‌که سخن از مناسب و فلسفه با هنر یا
ادبیات به میان می‌آید، برخی از اصحاب تقلید از استادوار از جا
برمی‌جهند و اعتراض می‌کنند که پس تکلیف دقت فلسفی چیست؟
معمولاً بر فیلسوفان قاره‌ای خرده می‌گیرند که مفاهیم خود را تعریف
نمی‌کنند و از استدلال طفره می‌روند. اما دقیق اگر بنگریم و نخواهیم با
کلی‌گویی‌های رایج گریبان خود را از دست مسائل سمج رها کنیم، در آثار
فیلسوفان قاره‌ای نیز دقتی هم‌سنگ دقت فیلسوفان تحلیلی مشاهده
خواهیم کرد. دانشجویان نوپای فلسفه، البته همه جا به دنبال «تعریف» و

«استدلال» می‌گردند و مطالبه‌ی «تعریف» و «استدلال» را حربه‌ای عالی برای «اسکات خصم» به‌شمار می‌آورند و مشغوف از چیره‌دستی در «بحث فلسفی»، خود را از درک مفاهیم دقیق محروم می‌کنند. رجوع به آنچه یکی از بنیان‌گذاران فلسفه‌ی تحلیلی در باب شأن «تعریف» در فلسفه می‌گوید، نشان می‌دهد که این شعف نه نشانه‌ی محق بودن، بلکه دقیقاً یکی از موانع پرورش شمع فلسفی است. فرگه در مقاله‌ی «درباره‌ی مفهوم و ابژه» تصریح می‌کند که «نمی‌توان توقع داشت همه چیز تعریف شود» و می‌گوید جایی که «تعریف ممکن نیست، چاره‌ای نداریم جز این که با برخی اشارات خواننده یا شنونده را به فهمیدن مقصود کلمه «مفهوم»^۱، او نام این روش را «روشن‌سازی» می‌گذارد: «در اینجا مقصود از «روشن‌سازی» راهنمایی خواننده است با اشاراتی به مقصود اصطلاح که بر پیچیدگی منطقیاً بسیط دلالت می‌کند. این مستلزم آن است که نه تنها روش شکلی و حسن نیت مخاطبانمان حساب کنیم و ایشان را برانگیزیم که معنا را در طر ما را حدس بزنند، بلکه مستلزم این نیز هست که - حتا پیش از ورود به عالی که دقیق‌ترین علوم است، یعنی علم منطق - به سبک‌های استعاری و «فول‌جوییم». جیمز کوننت پس از نقل این فراز از مقاله‌ی فرگه از تعیین روش بکر استفاده می‌کند: «حتا از این هم حادثر، فرگه بر این عقیده است که روش‌های مفاهیم منطقیاً اولیه (مانند مفهوم و ابژه) نقش انکارناپذیری را در علم (کاربرد هنرمندانه‌ی) امر بی‌معناست». در مورد امر بی‌معنا و اهمیت فلسفی آن در فصل نخست سخن خواهیم گفت، آنچه اکنون اهمیت دارد شأن «روشن‌سازی» و کارکرد روش‌شناسانه‌ی آن است: روشن‌سازی سوق‌دادن مخاطب به دیدن امر غیرقابل تعریف است. اما روشن‌سازی‌ها اموری

۱. تمام نقل قول‌ها از فرگه برگرفته از این مقاله‌اند:

James Conant, "Elucidation and nonsense in Frege and early Wittgenstein", in *the new Wittgenstein*, Edited by Alice Crary and Rupert Read, Routledge, pp. 174-198.

2. elucidation

موقتی هستند، نردبان‌هایی که پس از بالا رفتن باید آن‌ها را دور انداخت؛ «پس از توفیق در روشن‌سازی می‌توان سبک‌های استعاری بیان و پاره‌های بی‌معنا را کنار گذاشت؛ روشن‌سازی‌ها وظیفه‌ی پراگماتیک گذرای خود را انجام خواهند داد و پس از آن باید دور انداخته شوند.» وقتی فوکو می‌گوید «روش را باید بسازیم تا از شرش خلاص شویم»^۱، حرف او را دقیقاً بر همین اساس باید فهمید. ممکن است کسی ایراد بگیرد که آنچه فرگه در باب تعریف‌ناپذیرها گفته است ناظر به مفاهیم اولیه یا بسیط منطقی است و نمی‌توان آن را به مفاهیم فوکو تعمیم داد. برای پاسخ به این ایراد باید به این نکته توجه کرد که موضوع اصلی تحلیل‌های فوکو نیز شیوه‌های اندیشیدن و «تبار» آن‌هاست؛ بنابراین، مفاهیمی که برای تحلیل این شیوه‌های اندیشیدن و «تبار» آن‌ها به کار می‌روند، قابل تنقیف نیستند، بلکه باید با استفاده از بیان استعاری و مثال‌های متعدد «روشن‌سازی» شوند. همین‌جاست که باید پرسید چیست آنچه فوکو می‌خواهد ما را به دیدنش سوق دهد.

این پرسش در واقع، پرسشی است که این کتاب در مقام بخشی از یک تلاش بی‌پایان، برای پاسخ‌گفتن به آن نوشته شده است. همان‌طور که می‌دانیم فوکو در سال‌های پایانی زندگی‌اش پروژه‌ی تحلیلی خود را در قالب سه محور به هم پیوسته و «هم‌زمان» صورت‌بندی می‌کند. محور نخست محور «دانش» است؛ مفاهیم دیرینه‌ی دانش به منزله‌ی یک روش در واقع «شاخص»هایی هستند که زاویه‌ی دید ما را چنان تغییر می‌دهند که به جای کردارهای گفتاری و غیرگفتاری، به تعبیری، به جای گفته‌ها و کرده‌ها، چارچوب‌های مرجع یا عقلانیت‌ها را ببینیم که براساس‌شان کرده‌ها و گفته‌ها در یک دوره‌ی خاص ارزیابی می‌شوند. محور دوم محور «قدرت» است؛ مفاهیم تبارشناسی به منزله‌ی یک روش، «شاخص»هایی هستند که زاویه‌ی دید ما را چنان تغییر می‌دهند

که کرده‌ها و گفته‌ها را به منزله‌ی حرکت‌هایی در یک میدان نیرو یا بازی استراتژیک ببینیم. به این ترتیب، مفاهیمی فراهم می‌آیند که ما را به دیدن شبکه‌های قدرت-دانش سوق می‌دهند، شبکه‌هایی که در چارچوب‌شان به انقیاد یک هویت و از این طریق، به انقیاد دیگران درمی‌آیم. اما این به انقیاد درآمدن کامل نخواهد شد مگر در صورتی که ما خود را در آینه‌ی این هویت‌ها بازشناسیم؛ و این امر با تکنیک‌های خاصی موسوم به «تکنیک‌های خود»، تکنیک‌هایی که رابطه‌ی ما با خودمان را سامان می‌دهند، تحقق می‌یابد. محور سوم پروژه‌ی فوکو هم «رابطه‌ی خود با خود» است. البته «رابطه‌ی خود با خود» مانند دیگر دو محور هم عمل می‌کند، یعنی هم ضامن درآمدن به انقیاد هویت است و هم برای آزاد کردن خود از قلاب هویت فراهم می‌آورد. درواقع اینجا با دو فرایند سروکار داریم: فرایند سوژه-منقذسازی^۱ و فرایند سوژه‌شدن^۲. آنچه فوکو درباره‌ی مقاومت می‌تواند بگوید ذیل فرایند دوم قابل صورت‌بندی است. اما در این رساله فقط به شبکه‌های قدرت-دانش و ابزارهای تحلیلی آن شبکه‌ها پرداخته‌ایم. به مقاومت از دیدگاه فوکو در مجال دیگری باید پرداخت.

فصل اول همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، درآمدی بر موضوع اصلی رساله است؛ پاسخ به این پرسش که تبارشناسی به چه معنا خاکستری است. فصل دوم تلاشی برای روشن‌سازی مفاهیم دیرینه‌شناسی دانش است. هدف اصلی این فصل تأکید بر این نکته است که از دیدگاه دیرینه‌شناسانه هر «نظام دانش» نه کلی یکپارچه و منسجم بلکه نظامی «یاراد و کسیکال» است، نظامی که شکافی ترمیم‌ناپذیر آن را درنور دیده است، نظامی بر ساخته از دو سلسله‌ی نامتجانس و غیرقابل تقلیل. همین مسئله داربودن نظام‌های دانش است که گذر به فصل سوم و درواقع، محور دوم پروژه‌ی فوکو را ضروری می‌کند. هدف فصل سوم ترسیم

ویژگی‌های نگاه تبارشناسانه و فراهم آوردن فهرستی از مفاهیم ضروری برای تحلیل میدان‌های نیرو یا بازی‌های استراتژیک است. و سرانجام، فصل چهارم گزارشی است نسبتاً موجز از مجموعه درسگفتارهای سال تحصیلی ۱۹۷۷-۱۹۷۸ برای عرضی نمونه‌ای از تحلیل تبارشناسانه در موردی که کمتر به آن توجه شده است: «تبارشناسی دولت مدرن».

فوکو در نخستین درسگفتار این مجموعه می‌گوید: «کاری که من می‌کنم، نه ... تاریخ‌نگاری است، نه جامعه‌شناسی و نه اقتصاد. بلکه کاری است که به طریقی ... به فلسفه مربوط می‌شود، یعنی به سیاست حقیقت، زیرا من تعریفی جز این برای کلمه‌ی فلسفه سراغ ندارم.» فوکو به وضوح و بدون هیچ تردید و ابهامی کار خود را «فلسفه» معرفی می‌کند و فلسفه هم «سیاست حقیقت» می‌داند. او یک سال بعد در مجموعه درسگفتارهای ۱۹۷۸-۱۹۷۹، زایش زیست قدرته با اشاره به آثار خود در مورد جان، زن و سکسوالیته، رویکرد خود را در این آثار «نقد سیاسی دانش» معنی می‌کند. درواقع از توضیحات او در این درسگفتارها چنین برآید که «دولت» را نیز می‌خواهد با همین رویکرد انتقادی مورد تحلیل قرار دهد.

اکثر تحقیق‌های رایج که گاه خود را انتقادی نیز می‌نامند، مفهوم کلی دولت را پیش‌فرض می‌گیرند و در جست‌وجوی نهاد-دولت‌ها یا نظریه‌های دولت به کاوش در داده‌های تاریخی می‌پردازند. فوکو در درسگفتار ۱۰ ژانویه ۱۹۷۹ برای توضیح رویی که انتخاب کرده است، آغازگاه تحلیل خود را «کردارهای حکومتی» معرفی می‌کند. این «انتخاب روش» مستلزم تغییر جایگاه روش‌شناختی مفاهیم کل از قبیل «حاکم»، «حاکمیت»، «ملت»، «اتباع»، «جامعه‌ی مدنی» و «دولت» است. فوکو می‌گوید تحلیل‌های جامعه‌شناختی، تاریخی و حتا تحلیل‌هایی که در چارچوب فلسفه‌ی سیاسی انجام می‌گیرند از این مفاهیم کلی استفاده

می‌کنند تا کردارهای حکومتی را تبیین کنند. او می‌خواهد این جهت را وارونه کند. «به جای آغازکردن با مفاهیم کلی برای استنتاج پدیده‌های انضمامی از آنها، یا به جای شروع کردن با مفاهیم کلی به منزله‌ی شبکه‌ای که برای معقول‌شدن شماری از کردارهای انضمامی الزامی است، من می‌خواهم با کردارهای انضمامی شروع کنم و به نحوی مفاهیم کلی را از شبکه‌ی این کردارها عبور دهم.^۱» ممکن است با خواندن این جملات خیال کنیم فوکو می‌خواهد به شیوه‌ی مرسوم تاریخ‌گرایان بافتی تاریخی برای مفاهیم پیدا کند و به اصطلاح زمینه‌ی تاریخی شکل‌گیری یا تغییر شکل آن‌ها را روشن سازد. اما توضیحی که بلافاصله پس از این جملات می‌آید جنین توهمی را زائل می‌کند: «نه این‌که غرض انجام کاری باشد که می‌توان آن را که ای تقلیل تاریخ‌گرایانه نامید، تقلیل تاریخ‌گرایانه‌ای که عبارت است از شروع کردن با مفاهیم کلی آن‌گونه که حاضر و آماده داده شده‌اند و در واقع بر این باره که تاریخ چگونه آن‌ها را تغییر می‌دهد، تعدیل می‌کند یا سرهم‌بندی بی‌اعتباری‌شان را به اثبات می‌رساند. تاریخ‌گرایی با مفهوم کلی شروع می‌کند و به نحوی این مفهوم کلی را به سوهان تاریخ می‌سپارد. مسئله من کاملاً برعکس است. من با این تصمیم نظری و در عین حال روش‌شناختی شروع می‌کنم که عبارت است از گفتن این‌که: فرض کنیم مفاهیم کلی وجود ندارند، در این لحظه من این سؤال را برای تاریخ و مورخان مطرح می‌کنم: تاریخ را چگونه می‌توانید بنویسید اگر به نحو ماتقدم نپذیرید که چیزی مثل دولت، ملت و اتباع وجود دارد؟... [وقتی تاریخ جنون را می‌نوشتیم] سؤال من این نبود: آیا جنون وجود دارد؟ طوری که بخواهم بررسی کنم آیا تاریخ چیزی مثل جنون به من می‌دهد یا نه [که بعد به این نتیجه برسم که] نه، تاریخ چیزی مثل جنون به من نمی‌دهد پس جنون وجود ندارد. استدلال این نبود، روش کار این نبود. روش عبارت بود از گفتن این‌که: فرض کنیم

جنون وجود ندارد. با این فرض، تاریخی که می‌توان به منزله‌ی تاریخ این رویدادهای متفاوت، تاریخ این کردارهای متفاوت نوشت، چیست، کردارهایی که ظاهراً این امر فرضی را که قرار است جنون باشد، سامان می‌دهند؟ وقتی مفاهیم کلی را پیش فرض می‌گیریم و کردارها را از آن‌ها استنتاج می‌کنیم، کردارها را معقول می‌کنیم. در این شکل از اندیشیدن، مفاهیم نقش بنیاد عقلانی کردارها را بازی می‌کنند؛ این شکل از اندیشیدن گونه‌ای از عقلانی‌کردن کردارهاست. فوکو به جای شرکت در بازی عقلانی‌کردن کردارها، می‌خواهد تاریخ این عقلانی‌کردن‌ها را بنویسد. این شکل دیگری از اندیشیدن است.

دیماه ۱۳۹۴